

بررسی بحرانهای زیست محیطی از زاویه‌ای دیگر:

آشتی انسان با طبیعت راه چیرگی بر بحرانهای معاصر

* دکتر صلاح‌الدین محلاتی

کلمات کلیدی:

بحران زیست محیطی، اضطراب، طبیعت، تخریب، رشد جمعیت، هستی، زندگی مادی.

چکیده:

فاجعه گسستن رشته حیات موجودات زمینی، خرابی نسل آدمی و نابودی کره زمین به مثابه کابوسی وحشتناک، اذهان عمومی ساکنان این کره خاکی را به شدت نگران کرده است. پاره‌ای از دانشمندان، جمعیت روزافزون آدمیان را مهمترین عامل این وضع ناهنجار می‌دانند. بعضی دیگر، پیشرفت علم و فن‌آوری را عامل مؤثر در تخریب محیط زیست می‌دانند.

لیکن با توجه به وحدت هستی و پیوندهای ناگسستی که میان تمامی اجزاء هستی و عناصر وجود موجود است و با توجه به اینکه نظام حیات بر پایه تعادل استوار است، چنین به نظر می‌رسد که لجام گسیختگی انسان معاصر، سوء استفاده‌های بیکران وی از علم و فن‌آوری، سوداگری و فردگرایی قدرتمندان که تعادل حیات را بر هم زده است، در بروز این بحران نقش اساسی دارد. مقاله حاضر با پرداختن به این مسائل، این نظر را تبیین می‌کند که جهل آدمی از منشأ اصل خویش و همچنین مصرف‌گرایی و انحطاط اخلاقی و علم‌زدگی و فرور او، عامل اصلی تخریب محیط زیست است و تنها با آشتی با طبیعت از طریق عرفان و درک چگونگی هستی و نقش ذرات و عناصر وجود در تکوین زندگی و لاجرم حفظ حرمت و احترام آنها، می‌توان بر این بحران فاجعه آمیز فائق آمد.

سروآغاز:

حیات، آشتی انسان با اصل خویش یعنی با طبیعت است. ما در این مقاله پس از مروری بر چگونگی رابطه انسان با محیط زیست از آغاز تاکنون، علل پیدایش بحران زیست محیطی و تشویش و اضطراب و هول و هراسی را که بر بشریت معاصر احاطه یافته است بیان می‌داریم و شرایط آشتی انسان با طبیعت و بازگشت آرامش و آسایش بر جامعه انسانی را مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱ - مروری بر چگونگی رابطه انسان با محیط زیست از آغاز تاکنون:

آدمی از همان سپیده‌دم شکل‌گیری و ظهورش، بنا به غریزه ذاتی، پیوسته، برای بهتر ساختن شرایط زندگی خود تلاش می‌کرد. او نخست برای ایمنی خویش در برابر عوامل و نیروهای قوی و خوفناک طبیعت و برای سدجوع و پوشش خود و سپس به منظور تحقق بخشیدن به عمده‌ترین اهداف خویش از قبیل آسایش و آرامش، بهزیستی، زیبایی و سودجویی، با یاری نیروی تفکر عالی و قدرت بی‌چون و چرای «گزینش»، یعنی سلاحی آفریننده و در عین حال ویرانگر، که ممیزی از سایر موجودات است، به مداخله در عرضه محیط پرداخت.

او به منظور رویارویی با خطرهای سهمگین طبیعت سازمان یافت، و نرم نرمک به کشف نیروها و ساخت ابزار و وسایلی برای مهار کردن و رام نمودن نیروهای طبیعت و سپس بارکشی از آنها در جهت منابع خود پرداخت.

انسان در اوان حیاتش رفتاری محتاطانه با طبیعت داشت. زیرا همواره چنین می‌پنداشت که بر ابعاد گسترده طبیعت نفوذ چندانی ندارد. در روزگاران نخستین هرچند انسان برحسب میزان آگاهی از حدود قدرت عناصر طبیعی در محیط مداخله می‌کرد، اما این دخالت در چارچوب کلی تبدلات عناصر و کنشها و واکنشهای اجراء طبیعت، که خود جزء آن بود، می‌گنجید.

به علت قلت تعداد آدمیان بر سطح زمین، طبیعت با نیروی التیام بخش خود قادر بود، برداشتهای آنان را جبران کند و به ترمیم خرابیهایی که احتمالاً بر اثر دخالتهای آدمی بر پیکرش وارد می‌شد اقدام نماید. آدمی درختان را قطع می‌کرد اما نه آنچنان که جنگلهای انبوه به بیابانهایی سوزان تبدیل شوند،

اکنون افکار جهانیان بیش از پیش نسبت به خطرهای ناشی از بیماری محیط زیست و پیامدهای سهمگین آن آگاهی یافته است. فاجعه گسیختن رشته حیات موجودات روی زمین، خرابی نسل آدمی و نابودی کره زمین به مثابه کابوسی وحشتناک، اذهان عمومی ساکنان این کره خاکی را بشدت نگران کرده است. از محافل و انجمنهای خصوصی و عمومی و گردهماییهای رهبران و سیاستمداران در سراسر گیتی، سخنان هشدار دهنده‌ای که بیانگر اضطراب جهانیان از فردایی تیره و تار است به گوش می‌رسد. تمامی مصادر امور، مدیران، متخصصان، دانشمندان علوم مختلف، و بالاخره آحاد مردم در تمامی جهان در اضطراب از آینده‌ای نامعلوم شریکند.

صدهاگردهمایی در مقیاسهای ملی و بین‌المللی که هر سال در جهان برای بحث پیرامون مخاطرات ناشی از تخریب محیط زیست و یافتن راه درمان تشکیل می‌شود، گویای اهمیت این مسئله بزرگ قرن ماست. اعلامیه ونکوور در مورد «بقا در قرن بیستم» که در پی نشست بین‌المللی فرهنگ و علوم از ۱۰ تا ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۹، از سوی سازمان علمی، آموزشی و فرهنگی ملل متحد، با همکاری کمیسیون ملی یونسکو در کانادا و انجمن سلطنتی کانادا و دانشگاه بریتیش کلمبیا، با حضور ۲۱ تن از دانشمندان کشورهای جهان در ونکوور کانادا برگزار گردید و کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد محیط زیست و توسعه که با حضور ۱۲۰ نفر از رؤسای جمهور، و دولتمردان و نمایندگان کشورهای جهان در ۱۹۹۳ در ریود و ژانیرو تشکیل شد، شاهدهی گویا بر این مدعاست.

در تمامی طول تاریخ، هیچگاه اضطراب و تشویش از آینده و سرنوشت کره زمین و ساکنان آن این گونه شدید و جهانشمول نبوده است.

علل پیدایش این اضطراب و تشویش چیست؟ راه‌هایی از این «جهنم سوزان آلودگی» کدام است؟

به نظر می‌رسد که شرایط رویارویی و غلبه بر این بحرانهایی سهمگین و پلشتی آفرینی که زندگی را از مفهوم تهی ساخته و چشم انداز جهان و حیات را تیره و تار کرده است، و همچنین لازمه نیل به آرامش و صلح و صفا و بهره‌مندی از زیباییهای

با محیط و عناصر آن با مسالمت و مدارا رفتار می‌کرد. در ضمن وی همچنان تحت تأثیر غریزه ذاتی خویش، برای نیل به آمال و آرزوهای شیرین: کاستن از محنت و رنج کاربدنی، رسیدن به آرامش روانی، ثروت، خوشبختی و... به تجاری در محیط زیست دست زد و از این رهگذر به کشف پاره‌ای از حقایق علمی و اسرار طبیعت توفیق یافت. هر چند به سبب سلطه برخی از زمامداران مذاهب و یا حکام ستمگر و بیخردی که انتشار این تجارب را به نفع خود نمی‌دیدند، نتایج این اکتشافات مکتوم ماند!

۲ - بحران آغاز می‌شود:

با شروع رنسانس و غلبه نور علم و دانش بر تاریکی و ظلمات جهل، تحولی عظیم در ارکان حیات انسانی حاصل شد.

پیشرفت‌ها و کشفیات علمی که به انقلاب صنعتی و فنی انجامید بگونه‌ای عمیق وضعیت فکری و باورهای اجتماعی گروه‌های انسانی را دگرگون ساخت. از سده هیجدهم با بروز عواملی چون تشدید و گسترش کشاورزی و انفجار جمعیت، روند تغییرات و تحولات، سرعتی افسانه‌ای به خود گرفت. ناگهان، آدمیان بی‌شماری به ابزار و وسایلی پیشرفته‌تر و رشد یابنده‌تر برای ارضای جاه‌طلبیها و بلندپروازیها و سلطه بر نیروهای توانمند طبیعت و تولید انبوه مجهز شدند.

همگام با پیشرفتهایی که در زمینه ساخت ابزار و وسایل شناخت نیروهای طبیعت و به خدمت گرفتن آنها در راستای منافع بشر حاصل شد، نظامهای سیاسی و اقتصادی که تنها به منافع آنی و کوتاه مدت می‌اندیشند، شکل گرفتند و بدین سان، عصر سوداگری آغاز شد و از آنجا که باورهای مذهبی، فرهنگی، آموزش و پرورش، خواستها و امیال جسمانی و نفسانی، تعیین کننده روش و کیفیت کنش انسان در محیط طبیعی و در اجتماع است، انسان تحت تأثیر پیشرفتهای فنی و یا خداپنداری تکنیک، روزگار ضعف خود را فراموش کرد. او نیرومندتر از همیشه، دچار این وهم و خیال شد که می‌تواند به برکت ابزار، فن‌آوریهای جدید و دانش مادی خود، بر طبیعت «بیجان» سلطه بی‌چون و چرا یابد، آن را به هر شکلی در آورده، از تمامی عناصرش به سود خویش استفاده کند و بالاخره، هر مشکلی را بگشاید و به هر خواست مادی و نفسانی خویش پاسخ گوید و رویاهای شیرینش را

جانوران را شکار می‌کرد لیکن نه بدان حد که نسل آنان را براندازد و آنها را آلوده می‌کرد اما نه آنگونه که به مضر ساختن آنها منجر شود. اما با افزایش تدریجی و روزافزون جمعیت بشر، بهره برداری از محیط، به صورت اقتصادی تخریبی شکل یافت. ویژگی این مرحله از اقتصاد آن بود که انسان مبانی معیشت خود را در طبیعت می‌جست. او از طبیعت می‌گرفت و عناصر آنرا مورد استفاده قرار می‌داد. اما نه طبیعت فرصت جبران آن برداشتها را داشت و نه انسان در اندیشه کاشتن درختان و جبران مافات طبیعت بود. هر چند امروزه از آن دوران فاصله زیادی داریم، لیکن تخریب و انهدام محیط، به رغم این که به کمک و دانش و تکنولوژی بازسازیهای انجام می‌شود، به سرعت ادامه دارد. اما اگر رقم جمعیت ۶ میلیارد نفری کره زمین را تا پایان سده جاری در نظر مجسم کنیم می‌توان گستردگی حجم تخریب و ویرانی ناشی از برداشتهای نامعقول از محیط را در آینده‌ای نزدیک حدس زد. البته تنها افزایش نفوس انسان نیست که بر میزان تخریب و چپاول طبیعت می‌افزاید بلکه آفرینش ابزارهای فنی پربا زده که به برکت پیشرفت علوم و فنون حاصل آمده و رشد سریع تکنولوژی که به شدت، اخلاق و رفتار آدمی را تحت تأثیر قرار داده و خود محوری و برتری جویی را در او تقویت می‌کند در تخریب و انهدام طبیعت اثری به مراتب مهمتر و چشمگیرتر از رشد جمعیت دارد.

در روزگاران گذشته، آدمیان با اتحاد و بذل مساعی و کوششهای مشترک، زمینها را به زیر کشت می‌بردند، جنگلها را می‌شکافتند، جریانهای آب را در جهت منافع و به خواست خود هدایت می‌کردند، بناهای عظیمی برپا می‌داشتند. ضمناً تمامی این اقدامات به همان اندازه که نفوس انسانی گرفتار و متقاد نوسانها و نشیبهای ناشی از رویدادها، جنگها، بیماریها و بلاهای عظیم طبیعی بوده، محدود می‌ماند.

ولی حد و سرعت دخالت آدمی در محیط با هر تحول و تکاملی که در زندگی تمدن یافته وی روی می‌داد، فزونی و بیشتر می‌شد.

در دوران باستان که انسان با ابزار «طبیعی» به مداخله در محیط دست می‌زد، کیفیت حیات وی به طبیعت نزدیکتر بود و رنگ و رویی طبیعی داشت. او هنوز با اصل خود (طبیعت) پیوند داشت و

و یا در واقع، به سبب غرور کور و عاری از اشراق که از پیروزیهای چند او بر طبیعت به وی دست داده بود به غارت و چپاول ثروت‌های طبیعی دست زد. او با استفاده از «تکنولوژی» و ماشین، به صورت عنصری متجاوز، تعدی و ستم بر طبیعت را آغاز کرد و بدین‌سان بر تعادل حیات میان نوع بشر و دیگر موجودات زنده خللی جبران ناپذیر وارد ساخت. در حالی که: «وَالْقَبْدَانُ، قَامَتِ السَّمَوَاتُ الْأَرْضُ» (آسمانها و زمین بر مبنای عدل استوار است) به این مفهوم ساده اشاره دارد که بقای جهان و شرط سلامت زندگی در گرو حاکمیت عدل است:

دور فلکی یکسره بر منوع عدل است

خوش باش که قائم نبرد راه به منزل

انسان، ستمگری و سلطه‌گری را نه تنها بر اجزای طبیعت و محیط زیست که بر هموعان خود نیز روا داشت و بدین‌سان امپریالیسم به شیوه‌ای جدید جهانشمول شد.

انسان معاصر، پرورش یافته در مکاتب «علمی» و «اقتصادی» به منظور سودجویی، سلطه‌گری و قدرت‌طلبی را آرمان خود قرار داد و فضایل و ارزشهای عالی بشری را در راه تحقق کامل امیال مادی و نفسانی خویش قربانی کرد.

هنگامی که دانش به دانش‌زدگی انحطاط یابد، تکنیک (فن) به تکنوکراسی (فن‌سالاری) بدل شود و سیاست به ماکیاولیسم^(۲) تنزل یابد نیل به ثروت و رسیدن به قدرت، مذهب و آئین و غایت هدف و متهای آمال «انسان» می‌شود و چنین انسانی به بیماری محدودنگری و نادیده گرفتن فرداها دچار می‌گردد و چنین است که به قول سعدی علیه‌الرحمه:

حریف سفله در پایان معنی

نهندیشد به روز تنگدستی

دردا! که رنج و محنت روحی، گرسنگی و فقر، آلودگی، و خلاصه، به گفته برگزارکنندگان نشست ونکوروز: «نابودی سریع محیط طبیعی زیست موجد بلیه عظیم و جبران ناپذیر نابودی کامل کره مسکونی، یعنی سیستم حیاتی طبیعت، خواهد شد»^(۳)، و به قول

جامه عمل پوشاند. آدمی مست و مدهوش از باده غرور «سلطه بر طبیعت» بر این باور بود که جهان و هر چه در آن است برای آسایش اوست و او حق دارد محیط و همه عناصر آن را اعم از گیاه و جانور، خاک و آب، مواد معدنی سطحی و زیرین زمین را تا سرحد امکان و تا مرحله نابودی، مورد بهره برداری قرار دهد. آدمی طبیعت را میراث و ملک طلق خود می‌پندارد. لذا موضوع حمایت از طبیعت و یا جانداران را مطرح می‌سازد. این روحیه میراث خواری، هر چند با نوعی عطفوت توأم است، اما سخت یکطرفه و سودجویانه است.

در جوامعی که از نعمت توزیع ثروت نسبتاً عادلانه بی‌بهره‌اند، این روحیه میراث‌خواری غالباً به نفع بهره برداران بزرگ و سوداگران محیط است و بسی روشن است که ثروتمندان و اغنیاء مهمترین مصرف‌کنندگان عناصر و مواد طبیعی و بزرگترین آلاینده‌های محیط‌اند.

هر چند امروزه به سبب گسترش آگاهی از جهانشمولی خطرهای آلودگیهای زیست محیطی، نامدارترین سیاستمداران از نجات نوع انسان از آلودگیهای محیط و بقای وی سخن می‌گویند، اما چگونه می‌توان نوع بشر را، بدون توجه به محیط وی که بستر زندگی اوست و زدودن آلودگی از آن و احترام به بقایش از خطر آلودگی رهانید و هستی وی را تضمین کرد؟ - آیا انسان از محیط پیرامونش جداست؟ آیا می‌توان تفکری انتزاعی داشت؟ بدیهی است که به هیچ وجه انسان از محیطش جدا نیست. آدمی جزئی از نظام اکولوژیک است ولی او از لحاظی جزء طبیعت و به لحاظی دیگر صاحب طبیعت است. او هم مالک است و هم مملوک، در این نظام هم نافذ است و هم تحت نفوذ، هم دهنده است و هم گیرنده، هم مؤثر است و هم تحت تأثیر. و روابطش پیچیده‌تر از آن است که بتوان او را از کل مجموعه محیط بیرون کشید و جدا نگریست. انسان مالک محیط نیست بلکه به کاربرنده نسبی است. انسان در کاربرد محیط آزاد نیست و فعال مایشاء نیز نمی‌تواند باشد^(۴).

اما دریغ! که آدمی، این عنصر هوشمند و متفکر در دام اوهام و نخوت گرفتار آمد. او با تصور جاودانگی منابع و اینکه می‌تواند با تکیه بر قدرت بی‌چون و چرای «علم» و ابزار، بی‌دغدغه و بی‌پروا، طبیعت پیرامون را به مقتضای منافع و هوسهایش تغییر دهد،

شاعر شیرین پاریسی بدین مضمون :

کفاره شرابفوریهای بی‌مسئول

مغمور در کفاره زندان نشستن است

غرق شدن در مادیات، چپاول ثروت‌های طبیعی، ظلم و ستم و بیدادگری در مورد ممنوع خویش، سرانجام نتیجه‌ای جز ناهنجاریهای جسمی، رنج و الم و سرگشتگی، سلب آرامش و آسایش روحی در برناردارد زیرا هر کنشی را واکنشی درخور است

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یارم از کشته غویش آمد و هنگام درو

بر اثر برتری دادن حال و غنیمت شمردن امروز آینده زیان می‌بیند، هدف قربانی وسیله می‌شود، ابزار بدون آگاهی و شناخت از منظور اصلی به کار گرفته می‌شوند و آنگاه علم بی هدف به مثابه تیغ در دست زنگی مست به کار می‌آید. اینجاست که اقلیت زنگیان مست (سوء استفاده کنندگان از نیروی علوم و فنون)، در راه کسب لذت‌های مادی و کامجوییهای آنی و خیالی و تشفی حرص و آز خویش به سلطه جوییهای اقتصادی و فرهنگی دست می‌زنند و اکثریت جهانیان را از نعمت زیست سالم محروم می‌کنند. غافل از اینکه به فرموده شیخ شیراز سعدی شیرین سخن :

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بیغمی

نشاید که نعمت نهند آدمی

و بال گردنشان می‌شود. به گفته ویلی برانت : «محال است قدرتمندان بدون عنایت به اینکه به ناتوانان جهان چه می‌گذرد و شخصیت مادی و معنوی آنان چگونه متلاشی می‌شود، بتوانند به زندگی آرمانی خود دست یابند»^(۳).

هستی را حقیقتی واحد است و همه اجزاء و نمودهای آن هر شکل و وضع و رنگی که دارند مظهري از حقیقت ازلی و وجود سرمدی‌اند:

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست

بزر عاشقان جز خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقیقت شناس

ولی هرده گیرند اهل قیاس

مردمی که در دریای مادیات و لذات غرق شده‌اند چگونه می‌توانند در فراسوی این همه محسوسات و حتی از طریق هر یک از آنان، حقیقت واحده را که علت العلل هستی است، مشاهده کنند. زیرا : «گوهر پاک بیاید که شود طالب فیض». و این کلام گهربار حضرت علی (ع) است که فرمود : «مارأیت شیئاً والا رایت الله قبله و بعده و معه» (به هر چیز نگرستم حق را در پیش و پس و با او دیدم).

ولی مردم ظاهر بین که چنین نیستند می‌گویند :

که پس آسمان و زمین چیستند

بنی آدم و دیو و دد کیستند؟

پسندیده پر سیری ای هوشمند

بگویم جوابت گر آید پسند

که هامون و دریا و کوه و فلک

پری و آدمیزاد و دیو و ملک

همه هر چه هستند از آن کمترند

که با هستیش نام هستی برند

در واقع، همه موجودات اشباح وجودند و وجود حقیقی خداست، همان وجودی است که در اشیاء خود نمایی می‌کند و هر موجودی را به صورتی در می‌آورد. عارف عاقل خواجه حافظ

اما به حکم ناموس ازلی حیات، بی‌اعتنائی اغنیا و اقویا نسبت به وضع و روزگار عناصر ضعیف و انسانهای ناتوان، چپاول و غارت و کشتار و نابودی آنان، نتایجی نامطلوب به بار می‌آورد که

می‌فرماید:

عکس روی تو چه بر آینهٔ جام افتاد

عارف از خنده می‌در طلب جام افتاد

جلوه‌ای کرد رطبت روز ازل زیر نقاب

ایبومه نقش در آینهٔ لوهام افتاد

ایبومه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

روابطی متقابل و عمیق بین تمامی اجزاء و عناصر هستی و

نمودهای آن وجود دارد. آنها دائماً در جوش و خروش و در حال

کنش و واکنشند.

و این کلام جادویی ملای روم است:

از جمادی در جهان جان زوید

خفقت اجزای عالم شنوید

جمله اجزا در تهرک در سکون

ناطقان گاناایه را معون

عزالدین نسفی در تنزیل الارواح چنین گوید:

«ای درویش جمله ذرات مست عشقتند که اگر عشق نبودی نبات

نرویدی و حیوان نزییدی و فلک نگردیدی. تخم هر نباتی و میوه

هر درختی و نطفهٔ هر حیوانی مملو از عشق است. نه بر دیگر که بر

خود عاشقتند و طالب دیدار خودند و می‌خواهند خود را آن‌گونه

که هست ببینند. پس به این سبب، هر یک از افراد موجودات در

سیر و سفرند و روی در نهایت خود دارند و طالب کمال خودند تا

خود را بر خود ظاهر گردانند و معشوق را در نظر خود جلوه

دهند»^(۵).

درک و شعور و احساس در تمامی ذرات کاینات ساری و

جاری است. هر موجودی در هر مرتبه‌ای متناسب با ظرفیت

وجودی خود از نوعی هدایت بهره‌مند است.

به قول ژان گیتون^(۶): «انسان تقریباً احساس می‌کند که فوتونها

برخوردار از نوعی معرفت ابتداییند و این امر به گونه‌ای اجتناب

ناپذیر ما را به طرف دیدگاه تایل دوشان^(۷) می‌کشاند که از نظر او

همه چیز در کائنات تا کوچکترین ذره، حامل درجه‌ای از معرفتند^(۸).

همین دانشمند در بحث خود می‌گوید: «ویگمان دیوید بوهم^(۹)

فیزیکدان زمانی که تأیید می‌کند نظمی ضمنی و پنهان در اعماق

حقیقت وجود دارد، به چنین چیزی می‌اندیشد: در این مفهوم باید

قبول کنیم که سرتاسر کاینات گویی مملو از هوشمندی و عزم و

اراده است: از کوچکترین ذره ابتدایی تا کهکشانها و آن چیزی که

خارق‌العاده است این است که در هر حالت، همان نظم و همان

هوشمندی به چشم می‌خورد»^(۱۰).

و این کلام جادویی مولوی است:

در جماد از لطف عقلی شد پرید

وز نکال از عاقلان و آتش برید

عقل چون باران به لعل آنها بریخت

عقل این سو غشم حق دید و گرفت

ابر و غورشید و مه نیم بلند

جمله بر تریب آینه و روند

اما افسوس! که این انسان مغرور از بادهٔ «علم» و مدهوش از

لذت و کامجویی و سرمست از شراب قدرت و خودپسنیدی،

دیگر، از دیدهٔ بصیرت محروم گشته و قادر نیست چشم دل باز

کند.

هشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدی است آن بینی

بربریت مدرن و توحش ماشینی و کامپیوتری بیش از اشرافی

انسان امروزی را نسبت به آفرینش مسدود ساخته است لذا او قادر

نیست روح و عشق و زندگی موجودات و طبیعت پویا و زنده را

لمس نماید و برای حیات آنان احترامی قائل شود. آدمی امروزه با

آتش ویرانگر «علم» برای ارضای حرص و آز و ساختن زندگی

پر زرق و برق مادی اما تهی از معنویت و مفهوم، به غارت طبیعت

و چپاول ثروت‌های آن و در نتیجه، آلودگی آب و خاک و هوا اقدام

می‌کند.

مُدنیّت معاصر را به انحطاط و مرگ می‌کشاند. شهادت تاریخ، تمدنهای بزرگ باستانی به دلیل همین غرور قدرت و غرق شدن در سودپرستی و منفعت طلبی و قبحانه، عدم مساوات اجتماعی و نابرابریها، به نابودی ره سپردند. سلطه یکجانبه قدرتهای اقتصادی، فنی و نظامی، آفت حیات و تمدن روم شد، تمدن و قدرتی که عاری از پیام انسانی بود.

قطب‌گرایی ثروت به وسیله یک اقلیت ثروتمند و مسلط و وجود فقری جانکاه و مطلق و فلاکتی دلخراش در سطوح پایین جامعه، چه در مقیاس بین‌المللی و چه در میان جوامع کشورها و حتی کشورهای بسیار ثروتمند، ننگ بشریت معاصر است! این حال و روزگار غم‌انگیز که در عصر تابناک «مدنیّت» بر میلیاردها انسان جاری است در واقع پیامد همین اقتصاد بازار وحشی و لجام‌گسیخته است. آری، آن روز که تنها منطق نفع‌پرستی و سودجویی و خودمحوری و «غنیمت شمردن حال» بر انسانها حاکم گردد، و آن زمان که «الْحَقُّ» لِمَنْ «عَلَبَ» (حق با قدرتمند است) سرلوحه و برنامه کار زورمندان شود، علم که فی‌نفسه سرچشمه زاینده‌گی، روشنایی، کمال و تعالی و رحمت است به وسیله‌ای برای نازایی، تاریکی، انحطاط و به ذلت و خواری کشیدن و ظلم و شقاوت تبدیل می‌شود.

چو دزدی با هدیغ آید

گزیده‌تر برد کلا

و به جهان، این شاهکار آفرینش به عنوان ماشین تولیدی که انسان اشرف مخلوقات چرخ دنده آن است، نگریسته می‌شود. عقل چنین انسانی که به سبب اسارت در نفس سرکش و امیال شهوانی گرفتار آمده و ناآگاهانه حلقه بردگی مخلوق خود «ماشین» را بر گردن انداخته و عاجزتر از آن است که لختی، اصل خویش را به یاد آورد و لحظه‌ای به معاد و مال امور یعنی هدف از خلق هستی و غایت زندگی بنگرد و بداند که وی اصلی خدایی دارد و حلقه زنجیری از سلسله همان زنجیر عظیم آفرینش است که تداوم حیات و سعادت و خوشبختی وی در گرو رعایت اعتدال و قبول مسئولیت در برابر تمامی حلقه‌های زنجیره‌ای آن موجودات است.

بحران زیست محیطی و آشوبهای اجتماعی، ناآرامیهای روحی، و فساد و تباهی که جوامع بشری، بویژه کشورهای پیشرفته با آن مواجهند، قبل از اینکه مولود ازدیاد جمعیت باشد نتیجه خودگرایها، منیتهای، خداپنداری تکنیک و علم، سودپرستی، و مهمتر از همه، ستمگریها و تبعیضات اقتصادی و فرهنگی است:

ده تن از تو زرد روی و بینوا هسته همی

تا به گلگون می‌توروی خویش را گلگون کنی

عدم تعادل میان شمال و جنوب فاصله عظیم بین فقیر و غنی، شیخ هولناک دخالت‌های نظامی و جنگ‌ها و ستیزهای ناحیه‌ای و محلی را می‌افزاید. هر چند که با فروپاشی شوروی، بظاهر رقابت تسلیحاتی قدرتهای بزرگ کاهش یافته، اما دوران تازه‌ای از رقابت تسلیحاتی نه تنها میان دولتهای ضعیف بلکه میان گروهها و اقوام مختلف و در چارچوب یک کشور بشدت آغاز شده است. دریغا و درد! چه بسیاری از منابع گرانبها، به جای اینکه برای سیر نمودن شکم گرسنگان، و یا آموزش و پرورش مردمان و تأمین رفاه انسانها مصرف شود، در راه برادرکشی و یا به عبارت دیگر، نسل‌کشی از بین می‌رود و چه جنگلها و مراتع سبز و خرم و چه پرندگان و جوندگانی که در راه تشفی لیب آتش حرص و آز، خشم و کینه جنگ آفرینان از بین می‌روند! و چه بسیار مردان و زنان و کودکانی هر روز و هر ساعت که بر اثر از میان رفتن منابع حیاتبخش از شدت گرسنگی و بینوایی به کام مرگ فرو می‌روند! بحرانی که جهان معاصر را در بر گرفته، رنج و حرمان انسان معاصر، نابسامانیهای فکری حاکی از تشویش از فردایی نامطمئن، تصویر زشت و پلشتی که عقلای جهان از آینده ترسیم می‌کنند و بالاخره تباهی و ویرانی محیط زیست، قبل از آنکه مولود جمعیت اضافی و توسعه ماشینیم و یا به قول پاره‌ای از دانشمندان بر اثر پیشرفت علم باشد از انحطاط اخلاقی، خودخواهی، عدم رعایت حرمت دیگران، نپذیرفتن مسئولیت در قبال سایر عناصر هستی و عشق و اشتیهای سیری‌ناپذیر تسلط و تحمیل برسایرین ناشی می‌شود. و این انحطاط البته خود نتیجه عدم شناخت حقیقت علیا و هدف‌نهایی از آفرینش است.

بت شدن بازار و فرمانروائی پول و منفعت، همه جوامع و

هینر تا بر کنگ آن نقش جان افشان کنیم

کین همه نقش عجب در گردش پر کله داشت

تمامی آرزوهای طلایی خود می‌رسد و خوشبختی‌اش تأمین می‌گردد.

علوم مادی که تنها راه پی بردن به واقعیات و مایه امید و آرزو در غرب تلقی شد دیانت و ایمان را امری سپری شده و مربوط به گذشته تلقی کرد. طرد دین و اشراق، یکی از ملاکهای تجدد و «مدرنیسم» به شمار می‌آید. این گسستگی با فطرت و قطع رابطه با سنن، گسستگی آدمی با گذشته را باعث شد و مذهب «فردباوری» را پدید آورد.

امروزه دل‌باختگی به هر چه که «تازه» است ولو اینکه این «تازگی» مسخره و عاری از معنی و ارزش باشد خود یک «ارزش» تلقی می‌شود! در حالی که نوآوری، پدید آوردن چیزی خسار و العاده و یا اعجاب‌آوری معنا و نا مفهوم نیست بلکه ابداع حقیقی و تازگی راستین این است که بتوان آنچه را که از گذشته و فرهنگ انسانی پیشین مفید است با سرند منطق جدا کرد و در جهت غنا بخشیدن به زندگی امروزه خود به کار برد و در ضمن در جستجو و اندیشه یافتن راه حل‌های تازه برای مهم و مشکلات بیسابقه زندگی نوین بود.

لیکن هذیان فکر و تعصب در انکار جاهلانۀ فرهنگ کهن که دارای ارزشهای والای روحی، معنوی و انسانی است موجب بیماری و بی‌بهرگی انسان معاصر از چشمه‌های پر فروغ بینایی و آفرینندگی در تمامی زمینه‌های حیات، اعم از زندگی خصوصی تا سیاست، شده و محیط زیست و روزگار او را به کویری عاری از روح، معنا، جمال و بالندگی و به صحرایی خشک و سوزان تبدیل کرده است و او در این کویر زشت و خشن زندگی، دیوانه‌وار به دنبال سراب «آرامش و خوشبختی» حاج و واج و در متهای غربت و تنهایی ویلان و سرگردان و دوان است!

این روزگار پر اضطراب و این دنیای جهنمی‌ایی که «آدمیان» پیوسته در تنازع بقا و در جنگ و ستیزند، این بربریت قرن بیستم و جاهلیت ماشینی و بی‌مهریها و ستمگریها و ویرانی محیط زیست، نشانه‌های انحطاط و زوال انسانیت است.

گسستگی پیوندهای عاطفی میان انسان و طبیعت خودگرایها، خودکامگیها، سودجویها، سلطه‌بیچون و چرای بازار، رقابت‌های وحشیانه و لجام گسیخته در دنیای «آدمیان» و فراموشی و گم‌گشتگی ایمان به حقیقت ازلی و عالم سرمدی، و ناباوری این

نفی میراث گذشتگان به خاطر شیفتگی و خود باختگی نسبت به مدرنیسم و تجدد طلبی افراطی درد بزرگ قرن ماست. زیرا این مدرنیسم غربی که امروزه تنها بر سراسر جوامع غرب بلکه بر ملل شرق، که دارای میراث گرانبهای فرهنگی و اخلاقی هستند تسلط یافته است، از یکسو ارزشهای مربوط به ابعاد انسانی را که اساس فرهنگهای پیشین بودند، سرکوب کرده و از سوی دیگر مفهوم انسانیت را قلب نموده است!

به گفته روزه گارودی^(۱۱) کلمه «تجدد» یا «مدرنیة» و «مدرنیسم» مجموعه‌ای در هم و بر هم از روش و رفتار را در بر می‌گیرد از این قرار:

تمدن تحت سلطه علوم و تکنیکها... یک منطق پراگماتیک وابسته به سودمندی و سودآوری است که فرمانروای واقعیت می‌شود. هر پرسشی که چنین منطقی نتواند به آن پاسخ گوید بیهوده است و از آن جمله‌اند: پرسشهای مربوط به خوب و بد یا خیر و شر و همه خیر را در روابط قدرت دیدن.

یکتایی «توتالیتیر» بازار یعنی سلطنت بلامنزاع پول... سیستمی که در آن همه ارزشها به ارزشهای جنسی و کالایی تنزل می‌یابد. - روش زندگی غربی که انسان را به تولیدکننده‌ای هر چه سودآورتر و مصرف‌کننده‌ای هر چه نیازمندتر و حریص و آزمند در کسب لذات و تأمین تمایلاتش مبدل می‌سازد: افرادی هستند که تنها سود خود را جستجو می‌کنند و فقط در بند هوای نفس خویشند.

تشکیلات بساز و بفروشها و حاشیه سازی خرچنگ‌وار شهرها و تأسیس سوپرمارکتها (فروشگاههای بسیار بزرگ) و بربریت انفورما تیزه گورکتهای «مدرن» و جذبۀ مغناطیسی و سائل سمعی و بصری که توده مردم را به خواب می‌برند، سازمانهای «مدرن» و ساماندهندگان «مدرنیست» جهان امروز هستند. بدین سان «تجدد» و «مدرنیسم» مرگ تدریجی ایمان و اعتماد و آنچه را که به زندگی معنی و مفهوم می‌بخشد، موجب می‌گردد^(۱۲).

جهش علم و ترقی فنون بویژه از سده نوزدهم، این خوشبینی را به وجود آورد که بشر با تولید افسار گسیخته و هر چه بیشتر به

و علت العلل همه نیکوییها حتی موجودات، خیر مطلق و جمال مطلق است. خیر مطلق، همچون خورشید، جهان موجودات را به نور خود روشن می‌سازد، همچنانکه موجودات به واسطه حرارت و گرمی خورشید به وجود می‌آیند، عالم نیز به برکت خیر مطلق که همان پروردگار جهان باشد به وجود آمده است.

درک این عالم و حصول این معرفت برای انسان به اشراق است که مرتبه کمال علم می‌باشد و مرحله سلوکی که انسان را به این مقام می‌رساند، عشق است^(۱۳).

پس باید عشق و محبت محور تفکر و نگرش انسان به جهان باشد، نسبت به همه کائنات و هستی و عناصرش عشق بورزد، و محبت داشته باشد. زیرا کسی که چیزی را محبوب خود داند نه تنها از آزار و صدمه زدن به او خودداری و بر پایه عدالت و حکم انصاف با وی رفتار می‌کند و از تعددی و تجاوز نسبت به او می‌پرهیزد، و بلکه بر همه ذرات وجودش عشق می‌ورزد. و تنها در جهانی مشحون از عشق و سرشار از محبت است که می‌توان با آرامش و آسایش و بدون اضطراب و دغدغه خیال زیست و به کرامت و مرحمت یزدان امیدوار بود.

به جهان هرم از آنم که جهان هرم از لوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از لوست

حقیقت که جهان دارای وحدتی است و وحدت جهان هدف نهایی و نظام کلی حرکت آن است، و بالاخره بحران زیست محیطی جهان و همه ستیزهای بشریت معاصر مصداقها و نمادهای این انحطاطند و شرط رهایی و نجات از این انحطاط، سالم سازی محیط زیست و آشتی با طبیعت است و به نظر می‌رسد که شرایط تحقق یافتن این آشتی به شرح زیر است:

۱ - اعتقاد به این حقیقت است که این جهان مادی و همه عناصرش مظهري از عالم لایتناهی و وجود مطلق و جمال محضند، لذا شایسته تکریمند.

۲ - قبول این باور که آفرینش موجودات و هستیها براساس حکمت و خیر مطلق بوده و علت وجودی هر موجودی، نفس وجود همان موجود است^(۱۴)، لذا هر چیزی که در این جهان است شأنی درخور دارد و منزلتی در حد، و همه اشیا عالم سیرشان به سوی کمال است.

۳ - عشق و احساس و درک و حرکت بر تمامی موجودات ساری و جاری است، لذا هر موجودی دارای کنش و واکنشهایی با انواع خود از یک سو و با سایر انواع از سوی دیگر است. هر چند، همه اشیا و عناصر موجود در طبیعت مسخر انسان و در خدمت اوست اما انسان باید پیوسته این نکته را آویزه گوش و جان خود کند که در برابر استفاده از این مواهب مسئول است. لذا باید از این عناصر تنها در راه تکامل مادی و معنوی و روحانی خویش و سیر به سوی کمال بهره برد. باید از اسراف، تعدی و تجاوز به حقوق همه موجودات (اعم از گیاه، جماد و جانور و هوا و آب و خاک) و نسبت به هم نوع خویش پرهیز کند و باور داشته باشد که هر شیئی و هر وجودی نیز عنصری از عناصر زندگی است و بقای خود او (انسان) در گروه رعایت زندگی و حیات سایر موجودات بوده و خوشبختی و سعادتش نیز با سعادت و خوشبختی دیگران پیوند دارد.

۴ - آدمی باید این را درک کند که این سرا، سرای کنشها و واکنشها بین همه اشیا است و بزهر فعلی اثری مترتب است و این قانون علت و معلولی بر سراسر گیتی و عالم آفرینش حاکم است و این قانون در برگیرنده همه اعمال مادی، ذهنی و روحی و عاطفی است. هر فعل تکاملی و کمالی بازتابی مطلوب و تکاملی دارد و هر کار بد و زیانبخش موجب بازتاب نامطلوب و زیانبخش می‌شود.

۵ - به قول افلاطون، بنیانگذار فلسفه اشراق «منشأ همه حقایق

یادداشتها:

11 - Reger Gharovdie.

- ۱۲ - گورکنها، یک هشدار نوین به زندگان. نوشتهٔ روزه گارودی. ترجمهٔ علی اکبر کسمائی. ص ۶. روزنامه اطلاعات، ۱۱ مهر ۱۳۷۱.
- ۱۳ - آلتین مالم بیچت لم یوجد.
- ۱۴ - عرفان مکتب سعدی. صدرالدین محلاتی شیرازی. دانشگاه شیراز. ص ۲۰۶.

منابع:

- ۱ - بونفو، ا. ۱۳۷۵. آشتی انسان و طبیعت. ترجمهٔ صلاح الدین محلاتی. مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲ - گیتون، ژ. گک، بورگدانف، ا. ۱۳۷۱. خدا و علم. ترجمهٔ عباس آگاهی. مرکز نشر فرهنگ اسلامی.
- ۳ - طباطبایی، س. م. ح. ۱۳۷۰. نهایت الحکمه. ترجمهٔ مهدی تدین. مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴ - آکادمی علوم شوروی. ۱۳۷۲. انسان، جامعه و محیط زیست. ترجمهٔ صلاح الدین محلاتی. دانشگاه شهید بهشتی.
- ۵ - محلاتی شیرازی، ص. ۱۳۴۶. عرفان مکتب سعدی. انتشارات دانشگاه پهلوی (شیراز).
- ۶ - محلاتی، ص. ۱۳۷۲. بررسی بحرانهای زیست محیطی، مروری بر جهانی بینی اسلام. مقاله ارائه شده در سمینار «جهانبینی، سیاست و محیط زیست»، انتشارات سمت.

- ۱ - Machiavelism: نظام سیاسی که به وسیله نیکولو ماکیاویلی سیاستمدار ایتالیائی، پایه گذاری شد. در این نظام، برای رسیدن به هدف، پایبندی به اصول اخلاقی معنایی ندارد و برای رسیدن به مقصود باید از هر وسیله‌ای بهره جست.
- ۲ - درباره محیط زیست، کاظم ودیعی. مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست، دانشگاه تهران ص ۱۶.
- ۳ - نقد و بررسی بیانیهٔ ونکوور بقا در قرن بیست و یکم. محمد تقی جعفری. کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ص ۱۲. ۱۳۷۱.
- ۴ - نقد و بررسی بیانیهٔ ونکوور بقا در قرن بیست و یکم. محمد تقی جعفری. کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ص ۲۰.
- ۵ - علم و تمدن در اسلام. سید حسن نصر. ترجمهٔ احمد آرام. انتشارات خوارزمی. ص ۳۳۷. ۱۳۵۹.
- 6 - Jean Giton.
- 7 - Teilgand de chand.
- ۸ - خدا و علم. ژان گیتون، گریشکا بوگدانف، ایگور بوگدانف، ۱۹۹۱، ترجمهٔ عباس آگاهی. نشر فرهنگ اسلامی. ص ۱۱۶.
- 9 - David Bouhome.
- ۱۰ - خدا و علم. ژان گیتون، گریشکا بوگدانف، ایگور بوگدانف، ۱۹۹۱، ترجمهٔ عباس آگاهی. نشر فرهنگ اسلامی. ص ۱۰۶ و ۱۰۷.